

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید

۲۲.۱۱.۲۰۱۰

برادر محترم و عزیز مهمند صاحب،

مشکورم از این که مرا برادر خطاب نمودید، ولی در موارد دیگر - عالم و اندیشمند و ... - خود را خیلی، خیلی کوچک تر از آن تعریف می دانم! تجربه شخصی من نشان داده است که انسان های بزرگوار، یا به اصطلاح عوام آن هائی که دل کلان - روح بزرگ - دارند، همیشه و همه چیز و همه کس را بزرگ تر از آن می بینند که واقعاً هستند. با آن هم افتخار بخشیدید، سپاسگذارم! زنده و سلامت باشید.

در مورد سؤال تان باید عرض شود که:

من از جنبش یا جنگ مقاومت برای آن یاد نمودم که از این جنگ در ادبیات یا تاریخ سیاسی سه دهه کشور ما آن گونه که لازم بوده یادی به عمل نیامده است. در حالی که تاریخ، اگر تاریخ واقعی باشد، باید با همه زیر و بم هایش نوشته شود. این جنگ وجود داشت در حالی که خیلی از ما افغانان، به خصوص جوانان ما و بالاخص جوانانی که در خارج هستند، از آن به عنوان یک حقیقت تاریخی - عینی کمتر اطلاع دارند.

این کار مؤرخین معاصر ما، به خصوص کار آن عده از قلم به دستان ما است که خود را مصروف نوشتن تاریخ سه دهه اخیر ساخته اند و خود را مؤرخ می خوانند! و از آن هم بالاتر کار چیز فهمان خود این مقاومت بود و است که خود و نقش خود را از زمان تولد تا امروز در ارتباط با حرکت، قضایا و سیر امور آنگونه که بود و هست، معرفی کنند.

در مورد این که چرا امروز این ها به جای ادامه یا از سر گرفتن مقاومت مسلحانه به مقاله نویسی یا سرودن شعر و سردادن شعار میپردازند، باید خود اینها به جواب شما بپردازند.

من نمی توانم از جانب آنها، یا به نمایندگی از آن ها، جواب بگویم. شاید کارهای عملی هم داشته باشند؟

اگر کار های غیر از سرودن شعر و نوشتن مقاله ها و دادن شعار داشته باشند، در چه حد و حدودی و در کجا و چگونه، امکان دارد، در صورتی که لازم بدانند، خود آنها توضیحاتی بدهند. شاید هم قبلاً چیزهای گفته باشند که ما آن ها را ندیده باشیم!

به هر حال در این مورد من هم مانند شما مشتاق هستم که چیزی از زبان خود آنها در مورد شان و در مورد این که چرا آن زمان تفنگ برداشته بودند و امروز قلم، بشنوم.

نظر من تنها به عنوان یک شخصی که از دور شاهد قضایا بوده، این است که:

این گروه از لحاظ کمیت به دلیل سطح پائین باسواد کشور و به دلیل نفوذ قوی سنت و فرهنگ دینی نمی توانست یک گروه وسیع به گسترده‌گی تنظیم های اسلامی باشد. علت دیگری که این گروه نتوانست گسترده‌گی تنظیم های اسلامی را داشته باشد، علاوه بر بی سواد و فقدان تشخیص درست خادم و خاین، حمایتی بود که جهان به سرمداری امریکا از تنظیم های اسلامی نمودند. این گروه همان گونه که قبلاً گفته شد از هر طرف زیر ضربات مهلک قرار داشت و در نتیجه همین ضربات طی جنگ های طولانی و نابرابر متحمل تلفات زیادی شد.

با پایان یا ختم تهاجم بیگانه، اصل و مفهوم مقاومت نیز، نظر به تعریفی که جنگ مقاومت دارد، ضرورت خویش را از دست داد. با اشغالگران بیگانه ای که ضد دین معرفی شده بود، می شد جنگید؛ ولی با حامیان دین در یک کشوری که دین تا مغز استخوان مردم نفوذ نموده باشد، جنگیدن نه کار آسانی بود و نه عمل عاقلانه ای! (مردم در آن زمان به خصلت ضد ملی و ماهیت ضد دینی تنظیم های اسلامی، آن گونه که امروز آشنا هستند، آشنا نبودند!)

فعالان و رهبران این گروه که ماندن در کشور را قرین به خطر میدانستند - با دشمنی آشکاری که میان این ها و رهبران و فعالین احزاب اسلامی، حتی در دوران مکتب و فاکولته وجود داشت - کوشیدند جای محفوظ و مصونی برای زنده ماندن پیدا کنند. در نتیجه یکی مانند من و شما - اگر شما هم در اروپا یا امریکا و ... تشریف داشته باشید - و هزار ها افغان دیگر سر از اروپا بیرون آورد و دیگری از استرالیا و امریکا و کانادا و ...

بیست و سه سال از آن زمان گذشت. طی بیست و سه سال خیلی چیز ها تغییر می کند. یک تعداد انسان ها در اینجا - خارج از کشور - تحلیل رفتند و یک تعداد هم در کشور و خارج از کشور در ظرف سنت و دین و عرفان حل شدند و به مبلغین دین و سنت و عرفان تبدیل گردیدند و قسمتی را حس جاه طلبی به جایی سقوط داد که آنجا را روز و زمانی - نه روز و زمانی که کودک و کودن بودند، بلکه روز و زمانی که برومند و رشید و ذهین و فکور بودند - لجنزار عفونت را میخواند؛ و چشم تعدادی را هم رنگ دلار خیره نمود.

تعدادی از این ها هم که در آن روزگار چهل و پنجا ساله بودند امروز شصت و هفتاد ساله هستند. این ها مسلماً در این سن و سال آن تحرک فیزیکی را که در آن زمان داشتند، دیگر ندارند. یک تعداد بیماری هایی دارند و در فکر دوا و درمان هستند و تمام وقت شان به رفتن نزد داکتر و به بیمارستان و ... میگذرد؛ و تعدادی هم چون قطر شکم شان به سبب راحتی که اینجا دارند به اندازه ای زیاد شده است که از تنبلی سلاح برداشتن - حال اینکه وقت سلاح برداشتن است یا نه، حرفی دیگری است - چه که حتی قلم گرفتن هم برای شان مشکل و حرج شده است. تعدادی هم مصروف پیدا کردن لقمه نانی هستند و روز شان در پی نان گم است و ... و یک تعداد هم نظر به خصلت و حس جاه طلبی و منیتی که آن را در همه انسان ها، به خصوص در میان ما افغانان می توان بیشتر سراغ گرفت، به فرق یک دیگر می زنند که در نتیجه از یک گروه چندین گروهک به وجود آمده است و از آن بدنه در حد خود قوی و فربه، امروز یک بدنه نه چندان فربهی باقی مانده است.

مجموعه این بدنه - نه شاخه های آن - در حال تشکل و تجدید حیات است، آنگونه که من اطلاع دارم! پیران این بدنه از بیرون با جوانان متعلق به این تشکل در داخل کشور تماس دارند، ولی نه به عنوان رهبر، بلکه به عنوان راهنما و مشوق و مشاور. اینها به این باور اند که عصر ما گذشته است. این ها می گویند فعال ترین، برا ترین، به راه ترین و سازنده ترین عنصر امروز جوانان ما هستند؛ بنابراین باید کار ها را به نسل جوان سپرد. طبیعی است که این ها می نویسند، اما نه در حدی کافی!

خصلت تکثر و زایش یا سقط در همه احزاب وجود دارد. از درون حزب خلق، پرچم و ستم و از درون پرچم و ستم ده ها تشکل دیگر به وجود آمده است. عوامل و دلایل آن را همه ما می دانیم.

به هر رو همانگونه که میگویند از گپ گپ می خیزد از یک سؤالی که میشد آنرا مختصر جواب گفت - آرزومندم شما این سؤال را به خود آنها راجع سازید - حرف های برخاست که شاید بسیاری آن ها زاید بوده باشند.

این ها همه نظر شخصی من بودند که خدمت آن برادر عزیز عرض شد؛ ولی من هم، مانند مسئولین محترم پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" آرزو و انتظار دارم که افراد متعلق به "مقاومت"، خود در این خصوص به جواب شما بپردازند.

اگر چیزی کم یا زیاد گفته باشم، التجاء دارم که هم آقای مهمند و هم دیگران مرا ببخشند!